

# «دختر آفتاب» یک‌رمان راحت‌خوان

30 دی 1401

رمان «دختر آفتاب» نوشته ماکوتو شینکای به‌تازگی با ترجمه پرستو پورگیلانی توسط [انتشارات پیدایش](#) منتشر و راهی بازار نشر شده است. این‌کتاب یکی از عناوین مجموعه «رمان‌های راحت‌خوان» است که این‌ناشر منتشر می‌کند.

«رمان‌های راحت‌خوان» مجموعه‌ای است که نشر پیدایش از سال ۱۳۹۸ انتشار عناوین‌اش را آغاز کرده است. برای برقراری ارتباط بهتر با «رمان راحت‌خوان»، باید آن را راس سوم مثلث دانست که دو ضلع دیگرش، «آنیمه» (انیمیشن ژاپنی) و «مانگا» (کمیک ژاپنی) هستند. رمان‌های راحت‌خوان، می‌توانند هر ژانر و مضمونی داشته باشند و ممکن است مناسب مخاطبان کودک یا بزرگسال باشند. ولی به‌هرحال نوعی فلسفه و مساله اخلاقی در آن‌ها وجود دارد و البته خواندشان برای مخاطب راحت است.

از مجموعه موردنظر تا به حال، مجموعه چهارجلدی «دیگری»، مجموعه شش‌جلدی «بیداری»، رمان «دفترچه مرگ»، رمان «دیو و پسرک»، رمان شش‌جلدی «واتارو در سرزمین خیال»، مجموعه دنباله‌دار «سائو، هنر شمشیرزنی آنلاین» و رمان چهارجلدی «سفرهای کینو» منتشر شده‌اند.

«دختر آفتاب» دومین‌رمانی است که پیدایش در قالب مجموعه «رمان‌های راحت‌خوان» از ماکوتو شینکای نویسنده ژاپنی چاپ می‌کند. شینکای، کارگردان انیمیشن و نویسنده کتاب است که با لقب «میازاکی جدید» شناخته می‌شود. انیمیشن‌های «باغ کلمات»، «فرزند آب و هوا»، «گردهمایی گربه‌ها» و «صدای ستاره‌ای در دوردست» از دیگر آثار شینکای در حوزه انیمیشن هستند. ترجمه «اسم تو» که انیمه‌ای رمانتیک و فانتزی محسوب می‌شود، فروردین ۱۴۰۰ به‌عنوان هفتمین‌رمان «راحت‌خوان» منتشر شد.

کتاب «دختر آفتاب» هم مانند «اسم تو» تبدیل به انیمه شده است. در این‌داستان دختری حضور دارد که انگار از دنیای دیگری آمده است و طبق افسانه‌ها، فقط اوست که می‌تواند مردم را از شرایط بد جوی نجات دهد. این‌قصه، داستان هوداکا و هیناست. هوداکا پسری دبیرستانی که برای زندگی به توکیو آمده است و هینا دختری که توانایی عجیبی دارد. سرنوشت این دو را بر سر راه هم قرار می‌دهد تا توکیو را نجات بدهند؛ مدت‌هاست که این شهر رنگ آفتاب را به خود ندیده و مدام باران می‌بارد. سوال مهم این‌قصه این است که آیا هینا با قدرتش عجیب می‌تواند توکیو را نجات دهد؟ طبق افسانه‌ها بله. او می‌تواند؛ اما برای هر کاری باید بهایش را پرداخت...

رمان پیش‌رو، یک‌مقدمه و ۱۲ فصل دارد که عناوین‌شان به‌ترتیب عبارت است از: «مقدمه؛ داستانی که از تو شنیدم...»، «فصل اول؛ پسری که جزیره را ترک کرد»، «فصل دوم؛ بزرگ‌ترها»، «فصل سوم؛

تجدید دیدار، پشت‌بام و شهر درخشان»، «فصل چهارم؛ یک دختر آفتاب واقعی»، «فصل پنجم؛ آب و هوا، مردم، شادی»، «فصل ششم؛ آن‌سوی آسمان»، «فصل هفتم؛ اکتشاف»، «فصل هشتم؛ شبِ آخر»، «فصل نهم؛ آسمانِ صاف»، «فصل دهم؛ آنچه که عشق می‌تواند انجام دهد» و «فصل یازدهم؛ آن‌سوی آسمانِ آبی» و «فصل آخر؛ همه‌چیز درست می‌شود».

### در قسمتی از این کتاب می‌خوانیم:

«می‌شه به عکس دقیق‌تر نگاه کنین؟ این پسر چندین بار این اطراف دیده شده.»

«نه. تا حالا ندیدمش... اتفاقی براش افتاده؟»

مرد که به نظر بدخلق هم می‌آمد، گفت: «ازش چندتا سوال داریم. به‌علاوه که فرار کرده و خانواده‌ش گزارش گم شدنش رو دادن.»

زانوهایم جوری می‌لرزیدند که انگار کنترلشان دست من نبود.

خانم پلیس ادامه داد: «در ضمن خانم آمانو. شما دارین با برادر کوچیک‌ترتون اینجا زندگی می‌کنین. دبستانی هم هستن. درسته؟»

«بله.»

«در واقع این موضوع هم کمی مشکل داره که بچه‌ها با هم و بدون سرپرست زندگی کنن...»

هینا با داد گفت: «ولی...!»

«منتها ما قرار نیست برای کسی مشکل و دردسر درست کنیم!»

صدای به هم کوبیده‌شدن در را شنیدم. ظاهراً، فعلاً پلیس‌ها رفته بودند. آرام‌آرام به نفس کشیدنم مسلط شدم، بعد از دستشویی بیرون آمدم. هینا هنوز روبه‌روی در ورودی ایستاده بود. پشتش به من بود. به‌آرامی گفت: «گفتن فردا دوباره می‌یان. این‌سری از بهزیستی هم آدم می‌یارن.»

فقط من نبودم که گرفتار شده بودم. هینا و برادرش هم درگیر بودند. داشتم بیشتر و بیشتر سردرگم می‌شدم. اول از همه باید چه می‌کردم؟

هینا برگشت. می‌توانستم خستگی و درماندگی را در او ببینم. «حالا چی کار کنم...؟ از هم جدامون می‌کنن!»

این کتاب با ۲۳۲ صفحه، شمارگان هزار نسخه و قیمت ۱۱۱ هزار تومان منتشر شده است.